

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

سالروز شهادت‌گونه‌ی زینب کبری، عقیله‌ی بنی‌هاشم سلام‌الله علیها را خدمت حضرت بقیة‌الله الاعظم ارواحنا فداه و فاطمه‌ی معصومه علیها السلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران تسلیت عرض می‌کنیم. زینب کبری سلام‌الله علیها باید گفت که در کنار امام سجاد سلام‌الله علیه متمم و مکمل داستان عاشورا هست. آن واقعه‌ی عظیم و بهت‌آور و شگفت‌آور تاریخ بشریت اگر نبود ادامه‌ی راه به واسطه‌ی امام سجاد سلام‌الله علیه و عمه‌ی بزرگوار ایشان زینب کبری و بازماندگان باوفای آن حضرت در این مسیر اسارت و بعد، بعید نبود که این داستان ناقص باقی بماند و به آن اهداف مهم و بزرگی که برای آن اهداف این انقلاب رخ داد به آن اهداف برسد. آن‌چنان مردم را تبلیغات بنی‌امیه و این‌ها مردم را در خواب غفلت فرو برده بود که به مجرد این‌که یک داستانی در کربلا اتفاق بیفتد در یک محیط محدود و آن‌ها هم هر جوری بخواهد روی آن تبلیغ بکنند آن آثار مسلم بار نمی‌شد. این روشنگری‌ها، این مقاومت‌ها، این‌ها باعث شد که مسائل برای مردم روشن بشود و آن آثار مسئله‌ی کربلا به منصفی ظهور و بروز برسد.

خب آن بزرگوار مثال صبر و مقاومت و وفاداری و ایمان کامل هست و این بعض جمله‌هایی که از آن بزرگوار نقل شده نهایت بصیرت و درک عمیق از معارف الهیه را نشان می‌دهد که در آن بزرگوار وجود داشته. ما رأیت الا جمیلاً. خیلی مهم است این‌ها. آدم به زبان می‌گوید به لسان می‌گوید اما این‌که واقعاً درک بکند و ما رأیت الا جمیلاً، و بی‌خود نیست که این مدال افتخار از طرف امام سجاد سلام‌الله علیه به حسب نقل به ایشان داده شده که «أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ»

امیدواریم که همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران، بخصوص خانم‌ها و بانوان محترمه تأسی به آن بزرگوار کنند در کنار انجام وظایف دینی، اجتماعی، سیاسی و امثال ذلک، آن عفاف و حجاب و مراعات این حقوقی که از آن بزرگوار در طول زندگی مبارک ایشان نقل شده و همین که یکی از اعظم مصائب نقل می‌شود همین مسئله‌ی اسارت و حالا نمی‌دانیم اصلاً به زبان نمی‌شود آورد بعضی از امور را از مصائبی که بر آن بزرگواران

وارد شده، باید همه، هم مردان و هم خانم‌ها، همه این بزرگوار را در جهات مختلف الگوی رفتاری خودشان، عقایدی خودشان قرار بدهند و بواسطه‌ی این در حقیقت قدم صدقی خواهند داشت با سید الشهداء و اولاد و اصحاب سید الشهداء اواحنا فداهم اجمعین.

خب بحث در همین آیه‌ی مبارکه بود «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء، 29) و این‌که آیا به واسطه‌ی این آیه‌ی شریفه می‌توان برای شخصیت‌های حقوقی مستحدث استدلال کرد أم لا؟

تتبع در روایات در این باب یک نکته‌هایی را برای ما ممکن است که تأیید کند یا دلالت کند. خب یکی از مقدمات حرف این بود که امام فرمودند که ظاهر باطل و حقی که به مقابله می‌فهمیم باطل و حق به معنای عرفی و عقلائی آن هست. نه باطل به معنای باطل شرعی باشد یا حق شرعی باشد که مرحوم اردبیلی قدس سره در زبدۃ البیان فرموده است. اگر این دومی باشد تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود ما هر جوری شک می‌کنیم باطل است یا نه؟ حق است یا نه؟ ولی ظاهر این است که ... و فرمودند این احتمال ضعیف است و ظاهر این است که همان معنای عرفی عقلائی هست و الا اگر ما این جوری بگوییم خیلی از اطلاقات و عمومات و این‌ها اصلاً از کار می‌افتد اگر بخواهیم بگوییم جهات شرعی در نظر است. و حتی این مطلبی که قد یقال، که ایشان هم در بعضی از کلمات‌شان متعرض شدند که فرق است بین عناوین غیر اعتباریه، تأصلیه، مثل مثلاً آب، مثل زمین، مثل کذا، این‌ها دیگر شرع و عرف ندارد این یک واقعیتی است که اصلاً برای آن وضع شده است. اگر فرمود که مثلاً تيمّموا بالارض، اسجدوا على الارض، خب این ارض معلوم است یعنی چی؟ دیگر بگوییم شرع و عرف فرق می‌کند این جاها معنا ندارد. اما امور اعتباریه که اعتبار آن به ید معتبر است معتبری باید آن را اعتبار بکند، این جا بعضی از بزرگان شاید فرمودند در امور اعتباریه باید دید که شارع اعتبار کرده یا نکرده. امر اعتباری است دیگر. ممکن است که شارع اعتبار نکرده باشد. و این جا هم باطل و حق اعتباری است پس باید ببینیم شارع اعتبار کرده یا اعتبار نکرده. فلذا نمی‌شود.

این را هم ایشان فرموده که مطلب ضعیفی هست این، فرقی نمی‌کند در این جاها هم وقتی مخاطب عرف هست این فرقی نمی‌کند و من این جا باید عرض بکنم به این‌که اصلاً باطل و حق وضع شده برای یک معنای ... الفاظ وُضع بالامور الواقعيه و النفس الامریه. باطل یعنی نادرست. حالا مصادیق فرق می‌کند یک جایی اعتبار اگر نکردند می‌شود نادرست، اعتبار کردند می‌شود درست. آن‌ها مربوط به مسائل ... نه این‌که باطل و حق امر اعتباری هست. مصداق آن گاهی امر اعتباری می‌شود. ولی باطل ...

س: عرفی هم یعنی نیست واقعی است؟

ج: واقعی است بله. ولی به این معنا، یعنی واقعی که می‌گوییم با عرفی عقلائی فرقی نمی‌کند یعنی مقصود این است که همان معنا و مفهومی که پیش عرف این واژه دارد نه توی لغت دارد اصلاً معنای آن را عرف نمی‌داند چه هست.

س: ولی باز توی مصادیق آن عرف شک می‌کند اگر؟؟؟

ج: حالا ممکن است یک مصداقی شک بکند بله خود عرف در بعضی مصادیق ممکن است شک کند همان‌طور که مرحوم شیخ هم فرموده. اوضح مفاهیم عرفیه ماء هست یا یک جایی هم شک می‌کند که حالا به این آب می‌گوییم یا نه؟ می‌شود به آن گفت آب یا نه؟ مثلاً سیل‌هایی که خیلی غلیظ شده، خیلی با گل و این‌ها همراه است به جوری که مثل ارده‌شیره شده. کأنّ مثل ارده شده. به این می‌شود گفت آب مثلاً؟

س: نه آن‌جایی که واقعاً خودش حق و باطل می‌داند عرف، آن‌جا آیا این حق و باطل واقعی؟؟؟

ج: نه ممکن است در این‌که این ... نه واقعی اصلاً یعنی چی؟

س: چرا واقعی یعنی این‌که بنابر مفاهیم واقعی ...

س: نه یعنی درست است یا نادرست است؟ ممکن است یک جایی شک بکند. دیگر واقعی و ظاهری ندارد.

س: با اصول می‌خواهم بگویم فرق دارد.

ج: نه هیچ فرقی ندارد.

س: عرف یعنی این‌که هر چه شما در مصداق خودتان؟؟؟

ج: نه آن تطبیق است. آن مقام آخری است. ببینید ما یک وقت در مفهوم صحبت می‌کنیم.

س:؟؟؟

ج: نه. یک وقت در مفهوم صحبت می‌کنیم یک وقت در تطبیق صحبت می‌کنیم این دو تا بحث است. در تطبیق صحبت می‌کنیم که مفهوم روشن است آیا تطبیق آن به ید عرف هست؟ یا هر چه عرف تطبیق کرد حجت است یا نیست؟ اما بحث اول ما این نیست. همان باطل و حق بما له من المعنی العرفی و العقلائی، نه بما له من المعنی اللغوی که ممکن است که در عرف نباشد. علت آن هم این است که چون مخاطب عرف است پس همان معنا. حالا این مطلب از بعض روایات مبارکات که ما باید همان معنای عرفی را معنا بکنیم استفاده می‌شود این روایت «وَعَنْ هِشَامٍ عَنِ الثَّقَفِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قِيلَ لَهُ رُوِيَ عَنْكُمْ أَنَّ الْخَمْرَ وَالْمَيْسِرَ وَالْأَنْصَابَ وَالْأَزْلَامَ رِجَالٌ فَقَالَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُخَاطَبَ خَلْقَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ» بفرماید خمر مقصود مثلاً فلانی باشد. بفرماید ميسر مقصود فلانی باشد. این را مردم نمی‌فهمند. «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُخَاطَبَ خَلْقَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ» باب 35 از ابواب ما یکتسب به، حدیث 13 این چاپ آل البیت جلد هفدهم صفحه 167. حرف که می‌زند دیگر مردم بفهمند یعنی چی؟ این‌جا

هم وقتی می فرماید که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» باطل یک معنایی داشته باشید پیش خودش که مردم نمی دانند اراده نکرده. همان که مردم از باطل می فهمند. و به قرینه ی مقابله هم مثلاً می فهمند که حق، تجاره عن تراض چه هست؟ و این از باب مثال است حالا یا از باب الغاء خصوصیت است این مثال، که می فهمند یعنی آن چه که حق است، معاملاتی که حق است یا از باب این که باطل را فرموده نقطه ی مقابل آن که می خواهد استثناء کند پس آن را که باطل نیست. بین و باطل و حق هم که فاصله ای نیست پس یعنی حق. این همان معنایی است که عرف می فهمد.

تا این جاها مطلب درست است و قبول داریم. اصل مطلب حضرت امام قدس سره هم که استفاده ی از این آیه بعید نیست این باشد که بله باطل چون باطل است می فرماید و آن هم چون حق است می فرماید، منتها شبهه ای که این جا وجود دارد برای تمسک در شخصیت های حقوقی این است که نظر آیه ی شریفه به اسباب باطل است و اسباب حق است. ظاهر این است یا لااقل محتمل مساوی با بقیه ی احتمالات این است. خود ایشان هم جاهایی تصریح فرمودند که آیه معنایش این است که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بِالْأَسْبَابِ الْبَاطِلِ» اسباب باطل مثل قمار است مثل دزدی است مثل خیانت است مثل غصب است این هاست. اسباب، یعنی عناوین باطله. آیه ناظر به این است که با عناوین باطله مثل غصب، مثل سرقت، مثل دزدی و امثال ذلک، قمار، حتی قمار هم در عرف باطل است. اما آیا در مقام این هست که چه کسی شرایط عوضین چه هست؟ شرایط متعاقدين چه هست؟ بله می گوید اسباب باطله را سراغش نروید. این درست است. اما این که مثلاً بایع باید فرض کنید که عاقل باشد بالغ باشد مهجور نباشد این ها ربطی ندارد به اسباب. آن که آیه ناظر به آن هست بحسب ظهور یا احتمال، این اسباب است. یعنی این عناوین. سراغ آن عناوین نروید. سراغ این عناوین بروید که عناوین درست است. یعنی تجارت است مضارعه است مضاربه است مثلاً، صلح است این عناوین.

س: عن تراض را برای چه می آورد؟

ج: بله حالا آن را هم عرض خواهم کرد.

پس بنابراین این که ما الان نمی دانیم یکی از شرایط متعاقدين این است که شخص حقیقی باشد و نباید، با شخص حقوقی نمی شود معامله کرد حالا بایع باشد یا مشتری باشد ما شک داریم. و لو به همین اسباب صحیحه، اسبابی که باطل نیست. شک ما الان این است. پس اگر گفتیم که آیه ی شریفه ناظر است به اسباب نه به شرایط متعاملین، نه شرایط عوضین در باب معاملات، الان ناظر به آن ها نیست پس بنابراین به اطلاق آیه نمی توانیم تمسک بکنیم.

بله اگر امروز یک سبب جدیدی، سبب، یک سبب جدید در بین عقلاء پیدا بشود. که اسم آن بیع نیست صلح هم نیست اجاره هم نیست هبه هم نیست ولی حق می‌دانند آن را، مثل مثلاً بیمه، که یک قراردادی است، یک سببی است برای این که یک چیزی به عهده‌ی این طرف می‌آید یک چیزی به عهده‌ی آن طرف می‌آید. این‌ها را ممکن است بگوییم ولو چیزهای مستحدث باشد ولی وقتی که باطل عرفی نیست و حق عرفی است این اسباب مشمول آیه‌ی شریفه هست. چون در صدد این است که سبب باطل، سبب حق. اما آن چیزها نیست. خود مرحوم امام قدس سره در تمسک به روایت «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» که بعضی‌ها خواستند آن‌جا استدلال بکنند به «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» برای صحت معاطات که با فعل هم می‌شود لفظ لازم نیست ایشان آن‌جا یک مناقشه‌ای خودشان دارند می‌فرمایند که این ناظر نیست به کیفیات و خصوصیات عقود، می‌گوید مسلط بر اموال‌شان هستند. می‌توانند نقل بدهند می‌توانند انتقال بدهند می‌تواند ببخشند چه کنند این‌ها، اما حالا آن سببی که با آن می‌توانند نقل بدهند در مقام آن نیست. فلذا از این نمی‌توانیم استفاده بکنیم. باید برای آن دلیل دیگری بیاوریم. از «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» این استفاده نمی‌شود. این‌ها یک قواعد عقلائی یا شرعی است که مثلاً عقد را باید با فرض کنید به عربی بخوانی یا به فارسی هم می‌توانی بخوانی ماضویت در آن شرط است یا شرط نیست نمی‌دانم چه هست؟ فلان ماده می‌شود استعمال بشود؟ این‌ها ربطی به «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» ندارد. این‌جا هم اگر این‌جور گفته بشود که ناظر به اسباب است به عناوین اسباب است و به این طرق است اما به شرایط متعاملین و عوضین و این‌ها ناظر به آن‌ها این آیه‌ی مبارکه نیست.

س: در مقام بیان نیست.

ج: در مقام بیان نیست. از این جهت، از این حیث در مقام بیان نیست. پس اگر شک کردیم که خب حالا همین سببی که حق است که بیع باشد اجاره باشد می‌شود بین یک شخصیت حقیقی و یک حقوقی از این سبب استفاده کرد برای نقل و انتقال؟ از این سببی که باطل نیست خودش به حق است.

س:؟؟

ج: از آیه حالا نمی‌توانیم.

س: اصلی هم که نداریم که اصل این است که متکلم در مقام بیان است؟؟

ج: نه نداریم. بلکه خلافاً لاخواند هم شاید نباشد. مثل کلوا ممّا امسکن است. آخواند آن‌جا هم نمی‌گوید ... اصلاً معلوم است که در آن مقام نیست.

س:؟؟

ج: حالا آن را عرض می‌کنیم.

حالا پس اگر ما این مطلب را بگوییم این ...

آن وقت شما بگویید که در عقد مستثنی چرا پس... که امام هم گفتند که در مقام بیان است در عقد مستثنی در واقع عن تراضٍ را آورده، قید کرده. اولاً این متقوم است بر این که این عن تراضٍ قید برای تجارت باشد. نه خبر بعد الخبر باشد. «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً وَكَانَ عَنْ تَرْضَى، یعنی دو تا سبب، بعضی‌ها این جور آیه را معنا کردند دیگر، که دو تا سبب دارد ذکر می‌کند. یکی این که تراضی باشد. مثل این که اباحه می‌کند حالا نمی‌فروشد تجارت هم نمی‌کند «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» مگر این که تراضی داشته باشد، راضی باشد. که تو در مال او تصرف بکنی، او می‌گوید در مال من تصرف بکن عیبی ندارد.

س: این که خلاف ظاهر است.

ج: چرا خلاف ظاهر است؟

س:؟؟؟

ج: نه واو اضافه نمی‌کنیم.

س:؟؟

ج: نه خبر بعد الخبر که با واو نیست. زیدٌ فاضلٌ عادلٌ خبیرٌ، خبر می‌گویند دیگر، فاضلٌ عادلٌ خبیرٌ، خبر بعد الخبر است واو هم ندارد. یعنی مثل آن هست که واو داشته باشد. این جا هم «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرْضَى» یعنی آن مال شما تجارت باشد یا آن مال شما از تراضی باشد این جوری.

حالا اگر بگویید که این هم نه تجارة عن تراضٍ باید باشد. خبر این جا هم گفته می‌شود که این قید برای خود سبب است. یعنی تجارتی که سبب است آن تجارت برخاسته... قید دارد تجارت برخاسته‌ای از این سبب، اما کاری ندارد به این که حالا متعاقدين باید چه باشند؟ این از قیود سبب است. ما می‌گوییم در مقام بیان قیود متعاملین نیست خصوصیات متعاملین نیست. خصوصیات عوضین نیست اما سبب را که در مقام بیان است.

س:؟؟

ج: نه قید خصوصیتی که به عقدشان برمی‌گردد. یعنی آن قید عقد است این عقد باید عن تراضٍ باشد یعنی طبق معنایی که امام می‌کنند عن تراضٍ یعنی عقد اکراهی نباشد.

س:؟؟

ج: نه

س:؟؟

ج: عقد هم از متعاملین... سببها هم از متعاملین بر؟؟ ببینید کار به آن جهت ندارد کار به حیث خود سببها دارد. و الا سببها که همین جور توی آسمان ور نمی قلمبد. معلوم است که از آدمها برمی خواهد.

س: به این معنا که همه چیز درست می شود.

ج: نه درست نمی شود. چون ناظر به آن جهت نیست.

س: خیلی ادعای پیچیده ای شد. یعنی الان عن تراض آیا این رضایت، عدم اکراه، هر چه می خواهید بگویید، می خواهید بگویید طیب نفس، می خواهید بگویید عدم اکراه، این لفظ متعاقدين؟؟؟

ج: بله مقام سبب هست؛ سبب باطل، سبب حق،

س:؟؟؟

ج: نه. ببینید اگر ما گفتیم تجارت چیست؟ تجارت را یک معنای مصدری می کنید یا اسم مصدری، تجارت یعنی بیع کردن. که امام استظهارشان این است که به معنای مصدری است نه به معنای اسم مصدری. بیع کردن، مگر بیع کردنی که این بیع کردن از روی رضایت طرفین باشد یا به آن معنای اسم مصدری بگیرد. یعنی آن که از بیع کردن حاصل می شود. آن بیع. کتاب البیع که می گوییم مثل آن. آن بیعی که این بیع ناشی شده باشد از رضایت شارع.

س:؟؟؟ چه اشکالی دارد شما که قیود متعاقدين را می چسبانید به آن، بقیه را هم بچسبانی به آن.

ج: نه. بلوغ که به آن نمی چسبد.

س: چرا دیگر، عقدی که عن بالغ باشد.

ج: ببینید عقد خودش ضوابطی دارد، مثلاً می گوییم باید مثلاً با فلان صیغه باشد یا به فعل باشد اراده ای ابراز با او شده باشد. هزل نباشد از آدم هازل صادر نشده باشد. اینها قوام سبب به آنها هست، سبب به آنها متقوم است چون ضوابط خود سبب است یک چیزهایی هم هست که ضوابط سبب نیست، ضوابط متعاقدين است. می گویند این جور متعاقدینی، از این سبب واجد شرایط می توانند استفاده بکنند یعنی یک سبب داریم یک استفاده کننده ای از سبب داریم که متعاملین هستند. می گویند شماها می توانید از این سببی که ما قرار دادیم آن را برای نقل و انتقال و یک ضوابطی هم برای آن درست کردیم شماها می توانید از این سبب استفاده بکنید.

س: شماها که راضی باشید مثلاً.

ج: نه. شمایی که ... می توانید شما یعنی یک کسی بگوید در سبب قرار نداده. ببینید یک قیودی را شما ممکن است که در اعتبار از شرایط متعاملین قرار بدهید، ممکن است که شما از شرایط متعاملین قرار ندهید بیا باید از شرایط سبب قرار بدهید. این آیه آمده این را از شرایط سبب قرار داده. جزو سبب آورده. می شد در یک

اعتباری جزو این بیاورند. همین‌جا اگر فرموده بود «تجارَةً عن بالغٍ» مثلاً، می‌گفتیم خیلی خب این را آورده جزو سبب قرار داده. اگر ما این را تصور بکنیم که ما دو چیز جدای از هم داریم، یکی اسباب نقل داریم. که این اسباب نقل له، برای خود اسباب، من حیث این‌که بخواهد سببیت داشته باشد صرف‌نظر از این‌که استفاده‌ی کننده‌ی از او و کسی که با او می‌خواهد نقل و انتقال بدهد چه کسی است. این بیع است. یک خصوصیاتی برای آن ذکر می‌کنند این اجاره است این مضارعه است مضاربه است و هکذا.

س: ???

ج: چرا، رضایت صلاحیت دارد.

س: عن تراضٍ منکم.

ج: می‌دانم. بله. یعنی این عقد در خصوصیت این سبب که ما اعتبار سببیت برای آن کرده باشیم که وسیله‌ی نقل و انتقال است بله این است که این تجارت عن تراضٍ منکم صادر شده باشد.

س: خب بقیه هم همین‌طور است. ???

ج: نه آقای عزیز.

اما آن‌ها را که شریط متعاملین چیست؟ در مقام بیان آن جهت نیست. چون اصلاً این‌ها از هم جدا هست.

س: آقا الان آیه‌ی شریفه چه دارد استفاده می‌کند؟ آیه‌ی شریفه می‌گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ ب» باء هم بگویند سببیت، «به باطل» اگر کسی بیاید یک معامله بکند به لفظی که لفظ آن صریح در انتقال نیست آیا عرف می‌گوید اکل این مال به واسطه‌ی معامله‌ای که این شرط را ندارد لفظی که صریح در معامله نیست به کار برده آیا می‌گوید اکل بالباطل است یا نه؟

ج: نه.

س: نمی‌گوید؟

ج: نه.

س: نمی‌گوید اکل بالباطل کردی؟

ج: نه.

س: اکل به سبب باطل نمی‌گوید؟

ج: نه.

س: چرا؟

ج: برای این‌که ظهور کفایت می‌کند. عقد است.

س: یعنی من اگر عقد بکنم عقد؟؟؟

س:؟؟؟

ج: نه چی از آن باطل است؟

س: عرض همین است. فرض کنید اگر مبیع مجهول باشد این را هم جزو بیع فاسد می‌دانند؟

ج: نه. این آیه اسباب باطله گفته.

س: عرض می‌کنم این جا این بیع فاسد؟؟؟

ج: نه اسباب باطل نیست. شما بیع کردید اما شرط عوض را نداشته.

س: عرض من این است بیع صحیح عرفی هست یا بیع باطل عرفی هست؟ من به شرعی آن کاری ندارم.

ج: سبب باطل نیست. اما شرایط صحت بیع را ندارد یک بیع صحیح ...

س: در ذهن شما این منقرض شد که این جا شارع فقط می‌خواهید بگویید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»

فقط می‌خواهد عناوین کلیه‌ی؟؟؟ خب این از کجا؟

ج: از ظهورش. اسباب باطله‌ی این‌ها. یعنی غصب نه، یعنی همین‌طور که حضرت فرموده، حضرت در این

روایت فرموده یعنی بذلک القمار.

س:؟؟؟ قمار یعنی چی؟ قمار یعنی کاری که می‌کنی، قمار نه عنوان به آن، اتفاقاً شاهد ماست.

ج: بابا این عناوین یعنی عناوین کارها است دیگر.

س: نه همه مشیر است. مشیر هم است.

ج: باب اسباب نقل و انتقال چه هست؟ می‌گویید بیع است. می‌گویید ...

س: عرف هم بیع صحیح را می‌داند نه بیع شرعی، صحیح عرفی.

س:؟؟؟ حاج آقا فرق رضایت با سایر را شما نفرمودید آخرش. آقا اگر این فرمایش شما همه‌ی مقدمات آن

درست باشد شما رضایت را یک‌جوری می‌چسبانید به هم، می‌گویید عقد عن تراض منکم که با همان توضیحات

مفصلی که فرمودید این می‌شود آقا وصف برای عقد، خب اگر این‌طوری است پس به این معنایی که شما

توضیح دادید که شرایط واقعاً شرایط؟؟؟

ج: این‌ها را دلیل نداریم که شارع شرایط عقد قرار داده، سبب قرار داده.

س: قابلیت ندارد شما نفی می‌کنید. می‌گویید مستثنی منه ما اصلاً چه هست؟ عناوین سببیه‌ی فی؟؟؟ واقع است

این را می‌فرمایید؟؟؟ چه ربطی به متعاملین دارد؟ اصلاً قابلیت ندارد. اگر این است حرف سید هم همین است

؟؟؟ که شما سبب را باید جوری معنا بکنید که مستثنی منه معنا بدهد از آن. پس باید سبب را چه معنا بکنید؟
سبب خارجی معنی بکنید. این سبب خارجی شروط متعاقدين جزو آن می‌شود...

ج: خارج و داخل ندارد.

س: شما قبول دارید که عن تراض مثل عربیت و ماضویت و این‌ها نیست که واقعاً وصف خود عقد باشد. با یک
توجهی این تراض را چسبانید به عقد، پس معلوم می‌شود که آیه‌ی شریفه آن چیزهایی که با توجه هم
می‌چسبند به عقد را در مقام بیان آن هست.

ج: نه.

س: و تمام شروط متعاقدين با یک توجه می‌چسبند به عقد.

ج: نه از این در نمی‌آید.

س: می‌گفت مثلاً «الا أن تكون تجارةً عربيةً مثلاً بعقدٍ عربيٍّ»؟ آن واقعاً وصف خود عقد بود، ولی شما یک‌جور
تصویر را ساختید که شروط متعاقدين هم چسبید به آن. پس معلوم می‌شود در مقام بیان آن چسبانگی‌ها هم
هست. همه‌اش همین‌جور است. حاج آقا هیچ فارق ماهوی‌ای بین رضایت و محضر شما عرض بکنیم که بلوغ
و این‌ها نمی‌توانید؟؟؟ آن‌ها هم به نوعی وصف عقد هستند.

ج: فرق می‌کند. ببینید هم در ذهن عرف و هم بحسب عقلائیه، اسباب، اسباب قهری نیستند. که علی‌رغم
اشخاص، خود به خود مثل ارث نیست. این‌ها اسباب اختیاری هستند. در ارث قهری است. اما این‌ها اسباب
اختیاری هستند. عناوین است. مثل بیع و فلان و فلان و فلان، عناوین هستند فلذاست که قد یقال که اصلاً تجارةً
عن تراض این قید زائد نیست چون آن‌جایی که اصلاً تجارةً عن تراض نباشد تجارت نیست.
س:؟؟؟

ج: نه تجارت نیست. یعنی این‌که می‌گویید این‌ها با هم فرقی نمی‌کنند چرا، فرق می‌کنند.

چون در اسباب، آن سببی است که می‌خواهد، نه به زور، مثل ارث، قهراً سببیت آن آن‌جایی لحاظ می‌شود که
تراضی باشد و با اختیار باشد این فرق می‌کند با این‌که این آدم باید شخصیت حقیقی باشد و حقوقی نباشد. یا
مهجور نباشد یا سفیه نباشد یا غیر بالغ نباشد. آن‌ها دخالت ندارد.

س:؟؟؟ کسی که سفیه هست را من بروم با او معامله بکنم سبب صحیح و سبب حق محقق نشده. سبب باطل
محقق شده.

ج: کجا؟

س: همین.

ج: نه.

س: انصافاً یک چیزی هست که شما فقط می‌گویید بله نه. آقا عرف می‌گوید اکل به حق نکردم اکل؟؟؟

ج: نه.

س:؟؟؟

ج: نه آن‌جا اگر سفیه این کار را کرده خرید یا فروخت، یا غیر بالغ، نمی‌گویند از سبب باطل استفاده کرده می‌گویند معامله کرده بیع کرده، نمی‌گویند که دزدیده. نمی‌گویند غصب کرده.

س: نه اکلش، اکل به حق نیست.

ج: آقا حرف بر سر این است باب سبب باطل یعنی غصب، یعنی دزدی، یعنی خیانت،

س: یعنی عن غیر رضایت؟

ج: نه، آن‌ها سبب ... اگر کسی بیاید از یک کسی چیزی بخرد و او مکره شده باشد می‌گویند که این سبب، سبب باطل است این سبب است. چرا؟ چون توی سبب خوابیده، هم عقلاً و هم عرفاً و هم شرعاً که سببیت مال بیعی است که این‌ها زوری نیستند، مال این‌ها هستند اما استفاده کننده‌ی از این سبب یعنی از این بیع، یعنی از این اجاره، یعنی از این مضاربه، یعنی از این صلح که این‌ها اسباب حق هستند اما دزدی، غصب، خیانت و امثال ذلک، این‌ها اسباب باطل هستند. حالا قرآن می‌فرماید شما از اسباب باطل استفاده نکنید یعنی از غصب و دزدی و امثال ذلک استفاده نکنید بیاید از اسباب حق استفاده بکنید. در مقام این است که بگوییم از آن‌ها استفاده نکنید از این سبب‌ها استفاده بکنید اما عن تراض هم گفتیم، گفتیم عن تراض برمی‌گردد اگر شما قید قرار بدهید به این‌که از ضوابط سبب است. از خود ضوابط سبب است صرف‌نظر از... و لو این‌که صفت متعاقدين است. مثل این‌که تلفظ باید بکند تا لفظ درست بشود. خب باید تلفظ بکند اما یکی از شرایط آن هست. این سبب، سببی است که البته قائم به این است که شخص باید بگوید بعث، اشتریت، اما سبب مال بعث و اشتریت است که از این صادر می‌شود. سبب مال بعث و اشتریتی است که یک وصف خاص دارد و آن این است که باید از رضایت باشد. و الا نه در اعتبار عقلاً و نه در اعتبار دیگران آن را سبب اصلاً نمی‌دانند. اصلاً سبب باطل می‌دانند وقتی که اکراهی باشد. وقتی اکراهی باشد می‌گویند که سبب باطل است. اما یک وقت می‌گوییم نه سبب درست است. تو حق استفاده‌ی از آن را نداری. تو نمی‌توانی از این استفاده بکنی. ما شرایط متعاقدين را که می‌گوییم غیر از... فقهاء هم دو تا بحث است این‌ها را جدا کردند از هم‌دیگر.

س:؟؟؟

ج: نه آقای عزیز. سه تا بحث این‌ها عنوان کردند. یکی شرایط عقد است. یکی شرایط متعاقدين است یکی شرایط عوضين است این‌ها را از هم جدا کردند. این‌ها را به هم برنمی‌گردانند که. آیه ما می‌گوییم که در مقام شرایط خود معامله است خود عقد است که اسباب نقل و انتقال است. اما در مقام بیان شرایط متعاقدين و شرایط عوضين نیست
س: الان؟؟ در کنار بلوغ آوردند نه در کنار حق، اما از....

ج: ولی بیان کردند این مطلب را ... این را بیان کردند آقایان که این عن تراضٍ یا قید اضافی است، اصلاً قید نیست توی تجارة افتاده. اصلاً اگر عن تراضٍ نباشد نمی‌گویند باع، قید احترازی نیست. خب اگر این را می‌گویید که گفتن و نگفتن آن فرقی نمی‌کرد. اگر هم بگویید که نه قید احترازی هست می‌گویید احتراز از ضوابط عقد است. و همان‌طور که عرض کردیم عقدی که می‌خواهد به اختیار نقل و انتقال بدهد و مانند اسباب قهریه نیست مثل ارث یا مثل اعتناق عمودین از عمودین که خود به خود است و امثال ذلک از این جهت می‌گوییم که آیه معلوم نیست که شامل بشود. یعنی این شبهه را ما داریم که اگر بخواهیم به آیه برای شخصیت‌های حقوقی استفاده بکنیم محل اشکال است.

اما بله اسباب جدیدة الحدوث، یک اسبابی که پیش عقلاء این سبب جدیدی است؟؟
س: اسباب جدید را تصحیح می‌کند.

ج: تصحیح می‌کند. چون حق عرفی است.

س: شما فرمودید این احتمالی است که مساوی است با آن یکی احتمال.

ج: کدام؟

س: همین احتمال که بگوییم که مراد از بالباطل فقط اسباب را می‌خواهد تصحیح بکند نه همه‌ی؟؟

ج: نه دو تا مطلب است. دو تا مطلب عرض کردیم؛ یکی این‌که در اشکال به این‌که ما به این آیه بخواهیم تمسک کنیم برای شخصیت‌های حقوقی، این را می‌گوییم فرقی بین این‌که آن‌جور استظهار بکنیم یا آن‌جور استظهار کنیم نیست. این یک مطلب.

مطلب دوم این است که فرمایش مرحوم امام قدس سره را در استنباط از این آیه پذیرفتیم، اصل آن درست است. اما این راجع به چیست؟ این راجع به اسباب است نه راجع به شرایط متعاقدين باشد و ما در شخصیت‌های حقوقی شک‌مان این است که آیا اطراف معاملات می‌شود شخصیت حقوقی باشد؟ حقیقی و حقوقی یا دو تا حقوقی؟ یا نه؟ بحث ما این است. نه در سبب آن. ما می‌خواهیم بگوییم همین شخصیت‌های حقوقی می‌آیند اسباب حقه را به کار می‌برند یعنی بیع می‌کنند اجاره می‌کنند. قرض می‌دهند و قرض می‌گیرند

رهن می‌دهند رهن می‌گیرند. و بقیه‌ی... این بحث ما هست. که این‌ها اسباب صحیح است می‌خواهیم ببینیم آیا برای شخصیت‌های حقوقی نافع است یا نافع نیست؟ اما این مسئله که شما بفرمایید... یعنی فرمایش امام را اصل آن را قبول کردیم اما در مورد اسباب، و اما در مورد آن‌ها قبول نکردیم و شاید این‌که خود امام هم ندیدیم جایی برای شخصیت‌های حقوقی به این آیه استدلال کرده باشند علی‌رغم این‌که آیه را این‌جوری معنا می‌کنند حتی احتمال دادند که نکاح را هم بگیرد. که البته گفتند عرفی نیست. اینقدر دایره را وسیع گرفتند، وصیت را گفتند که می‌گیرد وقف را مثلاً می‌گیرد این‌ها را هم می‌توانیم از آیه استفاده بکنیم دایره را وسیع گرفتند ولی همه‌ی این‌ها مال اسباب است. اما غیر اسباب را نمی‌توانیم بگوییم حالا در آن شبهه‌ی عن تراضٍ همان حرفی است که عرض کردیم یا این‌که عن تراضٍ اصلاً توضیحی است یا خبر بعد الخبر باشد، احتمال اگر دادیم، اگر احتمال هم بدهیم و لو این‌که احتمال مساوی البته بدهیم. باز مشکلی پیدا نمی‌شود اگر هم عن تراضٍ را برگردانیم به این‌که عن تراضٍ از ضوابط اسباب است و لو این‌که می‌شود ما اعتبار بکنیم از متعاقبین است. اما به اسباب هم می‌تواند بخورد. و ظاهر آیه این است که این را از شرایط اسباب قرار داده پس بنابراین این مسئله در مقام هست.

این یک بحث که ما در مفهوم داریم صحبت می‌کنیم... یک حرفی هم حالا این‌جا هست که آن را جلسه‌ی بعد شاید مطرح بکنیم. و آن این است که بگوییم تطبیق مفاهیم بر مصادیق به عهده‌ی عرف هست و آیا این را هم می‌توانیم بگوییم یا نه ان شاءالله جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.